



خاطرههایی که هرثانیه تخریب می شود



ت چندروز از عمرمان می گذرد، آن لحظه که پای در دنیا مینهیم، نبض زندگی را میفهمیم. خوشبختى برايمان قابل لمسوغم برايمان قابل درك می شود. تصاویر در ذهن و روحمان انباشته می شوند تابعدبانام خيال ياخلاقيت پابه عرصه وجودبگذارند در طول زندگی کوتاه اما پرفراز و نشیب مان، آنچه که بروز می دهیم همان است که اندیشیده ایم و هر آنچه که اندیشــیدهایم، همانی است که آموختهای_ج و آنچه کــه آموختهایم از دیدهها و شــنیدههایمان سی آید که درصد قابل توجهی از ایسن دریافتها، خودآگاه نیست. ذهن ما همواره در حال دریافت و ضبط اســت و در مواقع نياز، هماني را بروز ميدهد

چوناُن که مسن روزهایسی را بهخاطر مسی آورم که در لایههای مبهم افکارم حکاکی شـدهاند. روزهایی که نام و نشانی از آنها نیست، روزهایی که حتی قبل از خلق شدنشان نابود شـدند. عطـر پاککنهای ر رنگی، اشــتیاق حضور رنگها در مردمک چشمانه به ویترین مغازه ایرجخان خیره می شُدم که آبرنگ داشت، مدادشمعی داشت، مدادرنگی داشت. فرصت خیرهشدن را همیشه غنیمت می شمردم. چشم از مغازه که می در دیدم آسمان را تا ته پیادهرو دنبال مى كردم. أسمان تمام نمى شــد، مخدوش نمى شد،

در میدان امام حسین، میدانی که پر از تصویر و خاطرههای مصور من بــود. خاطرههایی که هر ثانیه تخریبمیشدنهحتی هرسال روندقهقرایی اینشهر به گونهای بود که پس از هر تخریب بیامان و بهدور از اصول، فکر می کردم که تصویر قبلی را خواب دیدهام. مغازهها، پیادمروهـا، درختها و سـینماها را خواب دیده ام این پرسش بی علامت سوالی بود که هر آینه بزرگ و بزرگتر می شد. حافظه تصویری من و مردم

دلم تنگ میشود، احساس می کنیم که همه دلشان تنگ

. میشــود. فرفرههــا، کتابها و

تمام بازی هایی که ساحافظه

تصویری مان می کنیــم و نوســتالژی میســازیم، گــواه

این ماجراًست. یادش به خیر

مى گويىم بەنقوش كندە شىدە

از زمینههای بصری انهانمان

نقوشى كه بدون آن پس زمينه ها

دروغهایی پــوچ و توخالیاند. از

حقيقت عروسكى ســاختهايم

و بــا آن ســرگرميم. نمىدانيم كه

نامرتبطی که در ذهنمان تلنبار شده از کجامی آید. آن قدر به آلودگی هواسر گرمیم که فجایع دهشتناک

هنگامی کهاز یادمی بر یم نبضزندگیراگهمی کنیم. گهشدن نبضزندگی مارا تاپایبی اخلاقی و جنایات می کشاند.نابودی ریشه ها میری ماراتضعیفمیکند.شاید اینروزهای تلخ،ریشهدر سيارى عوامل دارند كه يكي از آنهاموضُوعیاست کهنام

بردەشد

این ناهنجاریهای بصری به حـال نابینایان غبطه و عصای سفیدشان به پیادهروهای مخوف این شهر بصرى را از ياد بردهايم. سالهاست عادت كرديم كه

یک پیادمروی صاف نبینیم. به تغییرات بی اسلوب و ناگهانی عادت داریم. به این که درخت کنده شـُود و جایش را آسـفالت بگیرد، آسفالت را بکنند و باغچه کنند و شمشاد بکارند، بعداز مدتی شمشادها رااز ریشه دربیاورند و باغچه را آسفالت کنند و در آخر روی آســفالت گلدانهای بزرگ بدقواره بگذارند که گلهای ریزش از بی آبی خشک شود و گلدانش پس از چندی بشکند! تکلیفمان معلوم نیست. تکلیفمان

هیچوقت معلوم نبوده نمی دانیم در پی چـه می رویم. هر آنچه که در پیرامونمان در جریان است درونمان را نیز به بازی می گیرد. کجا دنیال نظم حذف شده از دنیایمان بگردیم تا لحظهای ذهنمان آرام بگیرد؟

شــمال و جنــوب و شــرق و غربمان مملواز زمینهایی اس که تیر آهن ها تامغز استخوانشان نفوذ كُرده است. سُازندگیُهایی که بر پایه آبادانی بنا نشدند. از روی هــوا و هوس میســازند و تخریب می کنند. گهگاه با دیدن

مىخوردم تااين كەچند بـــارى با دىدن گير كردن پا دانستم که هیچکداممان از این شهر سهمی نداریم.

هیچکس نه سهمی دارد و نه حق انتخابی. همواره شاهد مرگیم. اشعار پدرم را از یاد می برم و بوی چادر مادرم را در پای خرابههای خُانه پدری ام دفن می کنم. کوچههای لخت و بی آسمان، سهم بچههای من است که نمیدانند زیر هر ساختمان سنگی سرد مدفن چند درخت کهنسال سبز است. نمی دانند چند بنای بالرزش به نابودی کشیده شدند تابه یاد نیاوریم هنگامی کـه از یـاد میبریـم نبـض زندگی را

گم می کنیم. گمشدن نبض زندگی ما را تا پای بی اخلاقی و جنایات می کشاند. نابودی ریشه هاما را تضعیف می کند. شاید این روزهای تلخ ریشه در سیاری عوامل دارند که یکی از آنها موضوعی است به نام برده شــد،امــا بهعنوان یک نقاش انگشــت اشاره اُم رابه سمت معضلی می گیرم که از آن و تبعاتش مطلعم و می دانم که درصد قابل توجهی از این مشکلات با نظم و سپردن آن به دست عوامل کاردان، قابل حل است، یا حداقل ما را از وضع

فاجعهباربهوضع هشداربرمي گرداندا با اینهمه، من پنجرهها را به سمت طلوع باز گذاشتهام که خورشید شاید دوباره بخواهد بر فرشهای پر نقش خانه امنم پهن شود. دلم که هــوای آفتاب می کنــد، صدای بنــان، خلوتِ شیرینیست که یادهای رفته را غبارروبی می کند و پیونسدم می دهد با هسر آنچه که از کسف دادهام. امید، هوای شـبهای سرد و خشـک را به لطافت و نمناکی سے حرمی کند و نوید صبح، به بدن های نیمهجان، حیاتی دوباره میبخشد.

ر . وحدت و دیگر مکانهای برگزاری کنسرت تأس شُدند) تَمام اجراهای موسیقی مان خیابانی و کافه ای بود. در آن سـوی دنیا هم این موسـیقی توانست به

نوعی جریان سازی کند. به عنوان مثال «لیبراچی» پیانیستی بود که پیانو خود را پشت یک خودرو قرار

نوازندگی می پرداخت. او در آمد زندگی خود را از این

بود و تـــا آن جا که می دانـــم صفحاتـــی از او به جای

مانده که هنر او را در نوازندگی پیانو به خوبی نشان

میداد و در شـهرها، محلهها و میادین مختلف

بیمناسبت

امروز بامولانا

حلقــه زد خواجه که مهتــر را بخوان چون رسـید آن کارد اندر اســتخوان گفـت آخـر چیسـت ای جــان پدر ون بصــد الحــاح آمــد ســوى در

تـرک کـردم آنـچ میپنداشـتم گفت من آن حقها بگذاشتم



ما آنراشیرمیدیدیم

ارنستوچه گوارا

اگر انسان ماجراجویی پیشــه کنــد، بی تردیــد تجربه هایسی می کند کـه دیگران از آن ماً بُرای در پیش گرفتر

این سفر، شیر یا خط انداختیم. شیر آمد؛ یعنی . و ما رفتيم. اگر خط هم می آمد و حتی اگر ۱۰ بار پشت سر هم خط می آمد،

ر انسان میزان همه چیز است. نگاه من است که



ما را به اوجها برده بود. برشی از کتاب «خاطرات سفر بامو تورسیکلت »

ما میخُواستیم این گونا باشد و شــد. مهم نبود که آیا شــتابزده تصمیــم گرفتیــم یا نه. مهم آن بــود که گام در

راهی می گذاشتیم که دوست داشستیم. ما بسه راه افتادیم و

فتیم و رفتیم. هنگامی که باز رر نیم دیگر آن آدم پینا

یکخبر|یکنگاه

مشاورانسنگانداز

طرح نو | محمود گلزاری، معاون وزیر ورزش و جوانان در نمایش از دواج به سبک زندگی اسلامی . را کی کرد درباره بحران پیش روی خانواده و ازدواج هشدار داد. گلــزاری با بیان این مطلب کــه طبق آمار در کشور ۱۱ میلیون جوان بالای ۲۰سال داریم که در سن ازدواج هستند، گفت: «بی رغبتی و وجود مانع بر سـر راه ازدواج، مشکلات همسـریایی، اطمینان خاطر از انتخاب همسر، آموزشهای بعد از ازدواج، مشاوره بعداز بروز ناساز گاری و مشکلات، سُـاماندهی و تُوجه به جَمُعیتُ طلَاق تَنها برخی از مسائل و مشکلات در مسیر از دواج هستند. گلزاری در میان سخنانش مهوترین دلایل عدم تمایل جوانان به از دواج را وجود مشکلات و موانع یا ہے انگیز گی و مسئولیت پذیر نبودن عنوان کرد. یبی عیر عیور موسات درحالی از سوی معاون وزیر بهداشت وجوانــان مطرح می شــود که متاســفانه حدود یک چهارم جوانان کشــور بیکار هســتند و نکته را. المرابع المرا... إنگيز وجود جمعيــت غالبا تحص درمیان افرادبیکار است.

در کشور ماقریب به ۳۰در صد زوجها بامشکلات زناشویی دست و پنجه نرم می کنند. در چنین شرایطی بسیاری از افرادی که خود را مشاور امور خانــواده وازدواج معرفی می کنند، به جای بهبود وضع و کمک کسردن به افراد در گیسر که نیازمند مساوره صحیح و درمان هستند، با رایه طورت ناصحیح و غیراصولی سنگ جلوی پای آنها می اندازند. براساس آمار ارایه شده توسط گلزاری سالانه ۱۶۰ هزار مورد ثبت ازدواج در کشور اتفاق مى افتد و حدود ٢٥ در صدار اين از دواجها به طلاق ختم می شود. باتوجه به این که پس از عقد، زندگی زوجها به یکی از موارد گسستگی (طلاق گرفتن)، رری . . . ی از راز آشفتگی (ادامه زندگی مشترک همراه با تنش و مشکل) و بالندگی (زندگی موفق) سوق می یابد، آمارهانشان می دهدار هر ۵ از دواج صورت گرفته در ایران یک مورد بـه بالندگی، یک مورد طلاق و ۳ مورد به آشفتگی ختم می شوند در این شرایط حساس وجود مشاوران مجــرب و کار آزموده می توانداین آمار نگران کننده را کاهش دهد.



انتظار...





موسیقی که در خیابانهای اروپا شن ، بتوانم در خیابان کند صُدای سالم اُست اما برخی از متکدیان ما سُر چهارراهها، ساز شکستهای را در دست گرفتهاند کنیم. اگر اداره اماکن تهران مجوز این اقدام را بدهد، از این حرکت استقبال می کنم. یکی از ویژگیهای و به جای ساززدن، «قیژ قیژ» می کنند. من یکی از ۔ تحصیلکردگان موسیقی هستم و ساز تخصصیام پیانو است اما ویولن، آکاردئون و تنبک را به جای تلویزیون، سر چهارراهها دیدهام. سيقى با عنوان «موسيقى خيابانى» مخالفم. كما چقدر خوب بسود نوازندگان خیابانسی، کنترباس و درامز و ویولنسل هم می زدند تا مردم با سازهای دیگر هم آشنا می شدند! حضور نوازندگان خیابانی کار بسیار خوبی است اما به آن شـرط که با واسطه ۔ ـازی بتوانیم بین نوازندہ با گدایی که برای تأمين هزينه تهيه موادمخدر ساز به دست گرفته تفاُوت قايل شويم. نكته ديگرى كه بايد به آن . . خاطر امرار معاش در مترو یا خیابان ساز میزنند. توجه کر داین است که ما تا پیش از سال ۴۵ (که تالار

این کار تکدی گری نیست. گدا کسی است که کاری نمی کندو تنهاطلب پول دارد. ب نظر من چهره شهر با توسعه این نوع رسیقی، زیبامی شود و کسانی که از محل کار باز گشــتهاند، می توانند در مســیر رفتن به خانه، موســیقی خوب بشــنوند. ذکر این نکته نیز لازم ت در کشور اتریش، افرادی که علاقهمند به نوازندگی در خیابان هســتند، بایــد آزمونی را _ر ـر بگذارند تا مهارت ساز زدنشــان احراز شــود. این اقدام به آن خاطر اســت کــه مردم اثر موتزارت یا بتهوون را اشتباه نشنوند. آنها برای

اصلی موسیقی خیابانی، لذتی است که از پس ارایه این نوع موسیقی به مردم میرسد. من با نامگذاری ین که در استخر هم موسیقی پخش می شوداما نمی گذاریم! در کشــورهای اروپایی و آمریکا به آن خاطر که تعداد نوازندهها در مقایسه با کشور ما، ب ينشتر است، ديده شدن هنر مندان را يا مشكل مواحه می کند. بنابراین بسیاری از نوازندگان درجه یک که درار کسترهای درجه یک مشغول نوازندگی هستند،

موسيقى خود، شخصيت قايل هستند. صداى

نوازندگی در خیابان، با موسیقی سالم

شهر آرام مي شود

در موسیقی خیابانی بلکه در انواع و اقسام مکانها . . اینکه نگاه به مقوله مادی موس خیابانی به نظر برخی افراد دمدستی می آید ایراد از این نوع موسیقی نیست بلکه نوع فرهنگ و سطح آن را در برخی افـراد و بخشها، نشــان میدهد. از

اهـداف معنوی اسـت. بنابراین نگاه مـادی نه تنها

موسیقی از آن جمله هنرهایی است که می تواند شغل به حساب بیاید. اشتغال به هر نوع عملی دو انگیزه کلی دارد کـه قابل طرح به اهـداف مادی و